

مثل هيج کس

ترانه هاي عاشقانه
مریم حیدر زاده

به همراه مصاحبه مریم حیدر زاده



Mohamad Far
Mohamad.Far@Gmail.com
<http://partoflife.blogspot.com>

This E-Book published in 27 July 2005 by Mohamad Far
Create Adobe® PDF

فهرست :

مقدمه : مصاحبه مریم حیدر زاده با بی.بی.سی فارسی

1. تا قیامت
2. گفت و گو
3. مثل هیچ کس
4. به خاطر من
5. به خاطر تو
6. خلوت يك شاعر
7. این روزا
8. نامه بي جواب
9. زیر درخت آرزو
10. هوای رقتن
11. خیال
12. محبت
13. فاصله
14. اگه تو از پیشم بري
15. مي دونم
16. حدس
17. يك فکر ديگر
18. رفع زحمت

مقدمه : مصاحبه مریم حیدر زاده با بی.بی.سی فارسی



یک ماه پیش برحسب اتفاق مریم حیدر زاده رو تو دوی دیدم. تو یک رستورانی بودیم و یکدفعه صدای آشنائی به گوشم خورد. صدای خیلی ظریف! بعد چند جمله شعر آشنا شنیدم. فهمیدم که خودشه، مریم حیدرزاده است. رفتم خودمو معرفی کردم و خوشبختانه من رو شناخت. جالبه که من مدتها دنبال مریم بودم، شاعری که هم تونسته و هم جرأت کرده زبان مکالمه روزمره بین جوونا رو در قالب شعر بیان کنه. شاعری که شعرهاشو چه با اجازه چه بی اجازه از زیون خواننده های روز داخل و خارج کشور شنیدیم.

تو اون دو سه روزی که دوی بودیم مریم رو که به همراه مادرش آمده بود چندین بار ملاقات کردم. دختر خیلی شیک پوشیه و تا مدتی من محو انگشترها و دستبندش بودم و وقتی که کنارش نشستم حس کردم که "مریم، اشعه داره"! (اینها رو موقع مصاحبه متوجه شدم) بعد از اینکه ضبط صوتو روشن کردم مریم گفت : آدامس؟ منم فهمیدم که بله با یک خنده عصبی گفتم :بله؟ و از اون به بعد قول دادم که با دندان مسواک زده برم سر مصاحبه! یک ساعت و خورده ای با هم حرف زدیم که نتیجه اش این شد که می خونین:

بهزاد: باورم نمیشه که به این صورت اتفاقی بتونم از نزدیک ببینم و با هم صحبت کنیم.

مریم حیدر زاده: قربان شما من هم خوشحالم ... بر گل به اشتیاق تو شبنم گذاشتند، در کوچه های عاشق دل غم گذاشتند ... تو مثل یاس پاک و سپید و مقدسی، نام مرا به عشق تو مریم گذاشتند ... به نام تنها پناه آشفته گان دیار سرنوشت. عرض سلام دارم خدمت تمام دوستان عزیز که در سراسر دنیا این مصاحبه رو می خونند. من خیلی خوشحال هستم که تونستم از نزدیک با یکی از پیام آورانی که در یکی از نقاط دنیا همچنان با عشق شدید به زبان فارسی مشغول فعالیت به آشنا بشم.

بهزاد: خواهش می کنم (با گوش قرمز) ... مریم، اول از آخر شروع کنیم! تو جدیداً یک آلبوم دکلمه وارد بازار کردی، میشه درباره اش بگی ؟

مریم حیدر زاده: این آلبوم سوم منه با نام "یا تو یا هیچ کس". کتابش دو سال پیش منتشر شده بود. در حقیقت این آلبوم گزیده ای از اشعار همون کتابه که منتشر شده و شامل ده قطعه دکلمه است. آهنگ متن رو آقای "آرتین شاهوران" انجام دادند. ایشون از خوانندگان جدید ما هستند که آلبوم

اولشون به نام "صورتک" سال گذشته در ایران با استقبال خوبی مواجه شد. من هم از کار خودم با ایشون بسیار رضایت دارم. این آلبوم هم توسط شرکت "شاخه طویی" منتشر شده.

بهزاد: میشه یه قسمتیش رو برامون بخونی؟

مریم حیدر زاده: این آلبوم با این شعر شروع میشه: عطر زرد گل یاس رو نمی خوام، نمره بیست کلاس رو نمی خوام ... من فقط تو چشم تو زندونی ام، عاشق های بی حواس رو نمی خوام ... من تو رو می خوام اونها رو نمی خوام، نفسم تویی هوا رو نمی خوام ... و در نهایت این آلبوم به یک لالایی ختم میشه.

بهزاد: (من بسته گریخته اشعار مریم رو شنیده بودم . مثلاً چند سال پیش فریبرز لاچینی آلبوم دکلمه "بخاطر تولدت" رو با مریم بیرون داد و اولین بار اونجا صداشو شنیدم. بعد تک و توک مادرم جزو نامه هاشون اشعار مریم رو پاورقی می نوشت! و خواننده ها هم خوب خیلی از ترانه هاشو خوندن. ولی خوشبختانه مریم تمام کتابهاشو به من داد که بخونم . من هم تو عالم بی خوابی شعرهاشو خوندم.) مریم اتفاقاً کتابها رو داشتم می خوندم و می دیدم. نمیدونستم که تو نثر هم می نویسی!

مریم حیدر زاده: من نه تا کتاب منتشر شده دارم که دو تا از اونها نثر هست. یکی رو سال ۱۳۸۰ منتشر کردم به اسم "نامه هایی که پاره کردم" و یکی دیگه از اونها اردیبهشت سال جاری (۱۳۸۳) منتشر شد به نام "نامه هایی که پاره کردی" ... این سلسله مراتب نامه های عاشقانه ای هست که هر چند سال یک بار نوشته میشه. بسیاری از دوستان، حتی از خارج از ایران بعد از انتشار کتاب اول نثر من جواب تک تک این نامه ها رو دادند و این برای من خیلی زیبا بود و نامه های خواننده گان رو در کتاب دوم چاپ کردم.

بهزاد: به چه آدرسی برات فرستادند؟

مریم حیدر زاده: من یک صندوق پستی به شماره ۱۱۶ - ۱۷۸۳۵ دارم که دوستان میتونند به اون نامه ارسال کنند.

بهزاد: تبر هم نزن دیگه (با لحن مودبانه)؟

مریم حیدر زاده: فکر کنم باید بزنند!

مریم و سینما

بهزاد: من فیلمی دیدم به نام "چشمان سیاه" که درباره دختر شاعری بود. بنظر می یاد این فیلم داستان زندگی تو است، حتی وقتی که فیلمو دیدم مردم می گفتن فیلم زندگی مریم حیدرزاده است! این موضوع درسته؟

مریم حیدر زاده: قبل از اینکه این فیلم ساخته بشه با من مذاکراتی انجام شد و من به دلایل کاملاً شخصی و معنوی این کار رو نپذیرفتم. شخصیت هنرپیشه ها همیشه برای من قابل احترام هست ولی من دوست داشتم در این فیلم نقش مقابل کسی باشه که واقعاً حس عاشقانه را نسبت به او دارم. عمده ترین دلیلی که بازی در این فیلم رو نپذیرفتم همین بود.

متاسفانه این شبهه در ایران هم به وجود اومد که این فیلم ممکنه برگرفته از داستان زندگی من باشه که اصلاً اینطور نیست و کوچکترین ارتباطی هم به این موضوع نداره. ممکنه به هر حال یک سری تشابهاتی از صحبت های من برداشته شده باشه و استفاده شده باشه که به نظر من کار درستی نیست ولی به هر حال اگر فایده ای داشته امیدوارم موفق بوده باشه.

مریم و عاشقی

بهزاد: مریم، چیزی که من رو شیفته کارهات کرده جمله های به یاد موندنی تو هستش. مثلاً شعر "نفرین ترین نفرینت" رو خیلی دوست دارم بیت های خیلی باحالی گفتی پر از احساس...

اتفاقاً آقای به نام "محسن چاوشی حسینی" در آلبومی به نام "عاقبت عشق" این آهنگ رو اجرا کردند و بسیار زیبا خوندند. کاملاً حق شعر رو از طرف من ادا کردند. (این همون آهنگی است که به اسم نفرین روی بعضی سایت های اینترنتی گذاشته شده و خیلی ها فکر می کنن که سیاوش قمیشی این آهنگ خونده) من یک جمله اون رو خیلی دوست دارم ... "الهی که روز وصال طوفان شه از سمت شمال، هیچ چی از اون روز نمونه به جز گل های پرپرش". بریم سر مسئله احساس ... چون توی شعرهای تو من زیاد شروع می بینم. یعنی عاشقی ها آمدن و رفتن و دلت بارها شکسته. تلاطم های احساسی زیادی توی زندگی تا به حال داشتی؟

مریم حیدر زاده: بله.

بهزاد: (ای بگم چی بشن ...) حالا از کتاب "مثل هیچ کس" می خونم: "هوای رفتن که کنی مرگ گل های مریمه" که البته امیدوارم انقدر دلت نشکسته باشه ...

مریم حیدر زاده: به هر حال کسی که مسیر عشق رو انتخاب می کنه باید بدونه که نه راه برگشتی براش وجود داره و نه باید برگرده پشت سرش رو نگاه کنه. چون اون دیگه به نظر من اسمش معامله است. وقتی اسم خودمون رو یک عاشق واقعی میگذاریم خیلی مسئولیت سنگینی داریم. مسئولتی در حد و اندازه های مجنون که فکر کنم کمتر کسی بتونه از عهده اش بر بیاد.

بهزاد: مخصوصاً توی دنیای امروز (از اون حرفای بابا بزرگی) ...

مریم حیدر زاده: بله کاملاً. عصر صنعت و تکنولوژی و هکر(hacker)! یاد کامپیوتر افتادم که اصلاً دوست ندارم!!! البته بجز ای میلش که خیلی به درد می خوره.

بهزاد: تو به عشق ابدی اعتقاد داری؟

مریم حیدر زاده: عشق های زمینی نمی تونند ابدی باشند ولی به هر حال می تونند جنبه تکاملی برای انسان داشته باشند. انسان با انسان تکمیل میشه. یعنی ما هر چقدر بگیم که یک عشق آسمانی میتونه یک سری نیازهای بشر رو پاسخ گو باشه به نظر من اینطور نیست. شاید چون

همیشه من احساسم کاملاً بر عqlم غلبه داشته این رو میگم. ولی به هر حال تجربه ها باعث سرخوردگی در عشق برای من نشدند. یعنی یک تجربه و یک شکست باعث نشد که من کلاً با عشق خداحافظی کنم و با وجود اینکه فاصله عشق و تنفر یک نقطه است، تنفر رو انتخاب کنم. بهزاد: پس بهتره شکست بخوری که برای ما شعرهای بهتری بنویسی (با خنده شیطانی) ...

مریم حیدر زاده: بله. فکر می کنم درست باشه. به دلیل اینکه همیشه غم تاثیر بیشتری توی زندگی افراد داره تا شادی. شادی دیدار، همیشه خیلی سریع تموم میشه. ولی اگر کسی آدم رو ناراحت کنه و اون از کسی برنجه خیلی خاطره اش بیشتر می مونه. متأسفانه این یک قانونه و همیشه همین طور هست. وقتی از عشق مطمئن میشیم تقریباً تبدیل میشه به عادت و اون عشق رو به نظر من کمرنگ می کنه. عادت در همه موارد خوب نیست! بهزاد: در مورد زندگیت برامون بگو ...



مریم حیدر زاده: من تقریباً سه سال و نیم سن داشتم که عمل آب مروارید روی چشمم انجام شد. سه نظر راجع به این عمل وجود داره. یک سری از پزشک ها معتقد هستن که دستگاه های بیمارستان عفونی بوده و عصب چشم راست من از بین رفته و چشم چپ هم ضعیف شده. یک سری هم این اشتباه رو می گذارن به حساب ناشی بودن و سهل انگاری پزشک. به هر حال من می گذارم به حساب یک کلید طلایی که در تقدیر انسان وقتی نهفته باشه تمام اتفاقاتی که میافته به نظر من بهانه هست. البته من خیلی از تصویرها رو یادمه. یک عروسک دارم که مال دو سالگیم هست به اسم " نینا " که کاملاً اون رو یادمه و یک پلنگ صورتی... و عینک ذره بینی که خوشبختانه دیگه نمی زنم! و رنگها رو هم بخصوص یادم میاد مخصوصاً رنگ سرخ. من همیشه دسته گل های عروس ها رو خراب می کردم و گل سرخ ها رو همیشه می چیدم! بیشترین گل ها رو هم از دسته گل عروسی خالم چیدم که همین جا ازشون معذرت خواهی می کنم!

بهزاد: ذوق شاعری از کی در تو گل کرد؟ اصلاً برامون بگو چی شد! مریم حیدر زاده: مادرم میگه که از سه چهار سالگی خیلی دوست داشتمی که آخر جمله هات شبیه به هم تموم بشه. یعنی اینکه می گفتند اگر خیلی هم مفهومی نداشت اما دوست داشتمی کلمه های آخر جمله هات شبیه هم باشند. من از این موضوع چیزی یادم نمیاد منتهی اینها صحبت های ایشون هستن. فقط یادمه شعر رو خیلی دوست داشتم. یعنی اگر از

شعری خوشم میومد سریع ترجیح می دادم که دوباره بخونم و حفظش کنم. از هشت سالگی و در کلاس سوم دبستان اولین شعرم رو شروع کردم. یک شعری نوشتم که معلم به من گفتند این رو میتونی به چند تا از معلم های ادبیات سال های بالاتر نشون بدی که برات اشکال هایش رو برطرف کنند. یک نامه هم برای مادر من نوشتند که برای من کتاب شعر، مجله و چیزهایی که میشه توش شعر پیدا کرد رو کم کم بخونم. از اون موقع بود که با کیهان بچه ها، حتی حافظ و مثنوی معنوی که هیچ چیزی ازش نمی فهمیدم، شروع کردم و مادرم هم خیلی نقش مهمی توی این کار داشتند. خیلی چیزها می گفتند که معنی اون رو متوجه نمی شدم ولی خوندن اونها الان داره به وزن و قافیه من توی کاربرد شعریم کمک می کنه.

مریم یک رازی رو افشاء کرد

بهزاد: دوست دارم از اون لحظه ای برامون بگی که اولین کتاب شعرت چاپ شد ...

مریم حیدر زاده: اولین کتاب من "پروانه ات خواهم ماند" نام داره. داستان این بر می گرده به کارگردان خوب شبکه سه تلویزیون ایران آقای کاشانی که من خیلی ازشون تشکر می کنم و همیشه هم گفتم که آغاز کار من با ایشون بود. ایشون کارگردان یک برنامه تلویزیونی بودند به نام "شب های تابستان" که از شبکه اول سیما پخش می شد. قرار یک مصاحبه ای رو برای من و برای المپیاد گذاشتند و در اون سوالاتی می کردند. در این سوالات رسیدیم به شعر و ادبیات و آخرش گفتند یک تفعل به حافظ بزن و بخون. اتفاقاً شعر "چو بشنوی سخن اهل دل نگو که خطاست" در اومد. اون رو خوندم و تموم شد. چند ماه بعد از اون مصاحبه با من تماس گرفتند و گفتند که یک جنگ اجتماعی رو در شبکه سه سیما تشکیل دادند و به من گفتند که تو حاضری اجرای بخش ادبی اون رو به عهده بگیری؟ این کار رو قبول کردم و کار خیلی قشنگی هم بود. یک سال و نیم این کار رو به شکل مداوم انجام دادم که خوشبختانه با استقبال خیلی زیادی هم مواجه شد. من هفته ای یک بار باید همه نامه ها رو بررسی می کردم و جواب می دادم. تا اینکه این برنامه هم مثل همه قصه ها و نامه ها تموم شد. بعد از این کار آقای کاشانی پیشنهاد کردند حالا شعرهایی که توی این جنگ خوندی رو در قالب یک کتاب ارائه بده. من هم این کار رو کردم و همین جا از نشر معین و پروین هم تشکر می کنم و از ناشر بسیار گلم آقای رامسری که هر سال به من قول دادند که برای اردیبهشت که نمایشگاه کتاب هست، کتاب من رو برسوند. تا حالا هیچ وقت هم بدقولی نکردند و من هم خیلی ازشون تشکر می کنم.

بهزاد: پس علاقت به ماه اردیبهشت به همین خاطره؟

مریم حیدر زاده: علاقم به ماه اردیبهشت به دلیل تولد کسی هست که خیلی تاثیر بزرگی توی زندگی من داشته. به هر حال کتاب من منتشر شد و

الان که من دارم با شما صحبت می کنم بعد از گذشت شش سال این کتاب چاپ هجدهم شده و من به ناشرم تبریک میگم.
بهزاد: الان کتاب دیگه ای هم در دست چاپ داری؟
مریم حیدر زاده: بله. کتاب دهم من به نام "اون یکی رو جز من داشت". اسم غم انگیز و حقیقی که در حقیقت اسم ترانه اول این کتابه .
"اون چشمهای روشن داشت اون، یکی رو جز من داشت،
من تو حسرت موندن اون، خیال رفتن داشت"
این کتاب رو هم در اردیبهشت سال ۱۳۸۴ در نمایشگاه کتاب خواهیم داشت. امیدوارم هیچ کس، هیچ کسی رو به جز همون یک نفر نداشته باشه ...

مریم و دادگاه

بهزاد: رشته ادبیات خوندی ؟
مریم حیدر زاده: رشته دبیرستان من انسانی بود اما رشته دانشکده من متاسفانه حقوق قضایی دانشگاه تهران بود.
بهزاد: این رشته رو دوست نداشتی؟
مریم حیدر زاده: نه زیاد. من خودم ادبیات رو دوست داشتم. زمان انتخاب رشته که رسید، همه مخصوصاً کادر مدرسه ای که توش تحصیل می کردم گفتند به خاطر معدلت حقوق بخون!
من فکر می کردم شاید قسمت های عملی این رشته بتونه من رو جذب بکنه. مثل رفتن به دادگاه، زندان ها و ... چون این جاها با احساسات مردم ارتباط داره و میتونه برای کسی که عشق به شعر و ادبیات داره مؤثر باشه. ولی متاسفانه ما حتی یک جلسه عملی هم توی دانشگاه تهرانی که این همه ازش صحبت می کنند نداشتیم! یعنی چهار سال تئوری خوندم. ترم دوم بود که من متاسفانه متوجه شدم و دیدم که نمی تونم این رشته رو تحمل کنم! اما به اصرار مادرم این چهار سال رو تموم کردم و کاملاً درس رو بوسیدم و گذاشتم کنار!

قرمز و سفید

بهزاد: توی مقدمه یکی از کتاب هات گفتی : "می گویند متولد ۲ بعدازظهر ۲۹ آبان ۵۶، عاشق گل سرخ، رنگ سرخ و هر چیز سرخ ..." حالا واقعاً این سرخی رو به خاطر رنگ قرمز دوست داری یا اینکه از تیم پرسپولیس خوشت میاد؟

مریم حیدر زاده: نمیدونم کدومش به خاطر کدومش هست!
(تازگی آهنگی به اسم پرسپولیس در ایران بیرون آمده که شعرش مال مریمه)

بهزاد: نه واقعاً چرا شیفته رنگ قرمز هستی؟
مریم حیدر زاده: چون عاشق پاییز و رنگ های پاییزم. قرمز، زرد و نارنجی.

بهزاد: چرا پاییز ؟

مریم حیدر زاده: به دلیل اینکه پاییز یک حس عاشقانه و شاعرانه قشنگی به من می‌دهد. خیلی از دوست‌های صمیمی من شاید اول مهر زنگ می‌زنند و عید رو به من تبریک می‌گویند و اون‌ها اول فروردین هیچ وقت این کار رو نمی‌کنند! چون می‌دونند که من بهار رو زیاد دوست ندارم! البته منهای ماه اردیبهشت که یک ارادت خاصی به متولدینش دارم! کلاً فعالیت‌های من در زمینه نوشتن، شعرها و کارهایی که خودم انجام میدم، اتفاقاتی که توی زندگی من میافته، همیشه برام بخش دوم سال موفقیت‌آمیزتر بوده. پاییز برام پیام‌آور یک سری خاطرات خیلی قشنگ بوده و همچنین زمستون به خاطر شب‌ی‌لدا و اون قداست قشنگش که وجود داره، برف و اون سفیدی و دونه‌های درشتش از پشت پنجره. و در ضمن تولدم هم تو ماه آبان.

بهزاد: چه چیزهای دیگه توی پاییز هست که تو دوست داری؟



مریم حیدر زاده: تو پاییز خیلی آشنایی هاست که بعد از خیلی جدایی‌ها اتفاق میافته. پاییز یک عطر قشنگی داره و اینکه آدم با احتیاط باید رد بشه که برگ‌ها نشکنند. اون‌ها دیگه شکست خوردند که از اون بالا افتادند پایین، ولی ما دیگه اون‌ها رو نشکنیم. من همیشه سعی می‌کنم با احتیاط راه برم و از طرفی که برگ‌ها باشن نرم که فکر می‌کنم آدم اگر کسی رو دوباره شکست بده خیلی بده.

بهزاد: دیگه از چه رنگی خوشش میاد؟

مریم حیدر زاده: سفید هم رنگ قشنگی هستش. چون هم رنگ عزا هست، هم عروسی. یعنی فکر کنید که رنگ کفنی که

انسان سفر کرده رو توش می‌پیچند و رنگ لباس عروس هر دو سفیده.

بهزاد: مریم، ما شعرهای تو رو از زبون خیلی از خواننده‌های داخل و خارج از کشور شنیدیم. بارها هم توی روزنامه‌ها در ایران شکایت کردی که چرا خواننده‌ها شعرهای من رو بر می‌دارند! معمولاً آدم از این کار خوشحال میشه، تو چرا ناراحت میشی؟

مریم حیدر زاده: اولاً فکر می‌کنم حق مسلم یک شاعر و ترانه‌سرا این هست که وقتی که بخوانند شعرش رو بخوندند ارزش اجازه بگیرند و صحبتی باهاش نکنند.

شاید یک نفر دارای زیباترین صدای دنیا باشه اما سلیقه اون شاعری که اون ترانه رو نوشته با اون آدم متفاوت باشه. این حق مسلم اون شخصه که حق انتخاب بهش داده بشه. به نظر من این کوچک‌ترین کاریه که می‌تونن انجام بدن.

همیشه به ما از بچگی یاد دادند که یک شکلات رو اگر می‌خواهیم برداریم اجازه بگیریم. سرقت ادبی از اون سرقت‌هایی هست که جبران ناپذیره و همیشه خریدش و با پول جبران‌ش کرد. "فقط به خاطر تو"، "شمعدونی"، "نامه"، "قناری" و "جلوی آینه نرو آینه خجالت می‌کشه" رو از زبون کسانی شنیدم که اصلاً دوست نداشتیم بشنوم. یعنی علاوه بر اینکه بی‌اجازه بود اصلاً به دل من هم ننشست.

بهزاد: باز هم ممکنه آلبوم‌های دیگه در این چند ماه آینده بیرون بیاد. با اونها چیکار میشه کرد؟

مریم حیدر زاده: متأسفانه به خاطر نبودن حق تالیف و کپی‌توی ایران این مشکل هست. کتاب‌ها کمابیش توی بیشتر نقاط دنیا میره و این برای من خیلی خوشحال‌کننده هست. خیلی از اشخاص بهانه می‌کنند که ما شماره تماس نویسنده این کتاب رو نداشتیم و ... اصلاً این افراد می‌تونند با شما یعنی برنامه روز هفتم تماس بگیرند! با این کار می‌تونن تمام بهونه‌ها رو از بین ببرند! می‌تونن با شما تماس بگیرند و شما هم این لطف رو می‌کنید که به من اطلاع بدید و دیگه هیچ بهانه‌ای برای اون افراد بهانه جو نمی‌مونه.

بهزاد: از کدوم یکی از این آهنگ‌هایی که از روی شعرهای تو بدون اجازه خونده شده بیشتر بدت میاد؟

مریم حیدر زاده: "فقط به خاطر تو" چون علاوه بر سرقت شعر، اون رو خراب کردند و ردیف شعر رو برداشتند و قافیه‌های خیلی بدی بهش اضافه کردند! در ضمن صدای خواننده‌اش رو هم دوست ندارم!

بهزاد: می‌شه شعرش رو برامون بگی؟

مریم حیدر زاده: باشه. البته پس و پیش خواهم گفت و همه‌اش رو یادم نیست ولی براتون می‌گم.

آخر یه روز دق می‌کنم فقط به خاطر تو، دنیا رو عاشق می‌کنم فقط به خاطر تو ...

سر به بیابون می‌زنم فقط به خاطر تو، رو دست مجنون می‌زنم فقط به خاطر تو ...

یه روز میشم بی‌آبرو فقط به خاطر تو، قریونی یه جستجو فقط به خاطر تو ...

تو هم یه روز میری سفر فقط به خاطر من، خیره میشن چشمام به در فقط به خاطر تو ... میگی که از پیشم برو فقط به خاطر من، میرم به احترام تو فقط به خاطر تو.

بهزاد: مریم می‌شه گفت تو کنسرت هم دادی یعنی شعرهاتو اجرا کردی ... میشه دربارهش بیشتر برامون توضیح بدی؟

مریم حیدر زاده: آخرین برنامه من در حقیقت به عنوان کنسرت سال ۱۳۸۰ در کشور سوئد بود که مدیر رادیو آوا، آقای ایرانی که در سوئد هستند از من برای اجرای چند تا کنسرت در استکهلم و چند شهر دیگه سوئد دعوت کردن.

با وجود اینکه من بهمن ماه در سردترین فصل به این کشور رفتم اما این یکی از بهترین سفرهای من بود. البته از ایشون قول گرفتم که روز چهاردم فوریه، روز عشاق به ایران برگردم.

بهزاد: وقتی روز عشاق خونه بودی اون کارتی رو که می خواستی دریافت کردی ؟

مریم حیدر زاده: ناچارم راست بگم که از اون کسانی که همیشه منتظرشون بودم هیچ وقت اون کارت رو نگرفتم!

بهزاد: شاید چون از روز والتاین بی خبرن؟

مریم حیدر زاده: نه اتفاقاً می دونند! خیلی از دوستان لطف می کنند و برای من کارت و حتی دست گل های ناشناس عجیب می فرستن. همشون هم می دونند که رنگ قرمز رو دوست دارم و همیشه برام گل سرخ می فرستند. ولی اونی که می خوام هیچوقت از من یادی نکرد.

بهزاد: یکی دیگه از شعرهایت رو برامون می خونی؟

مریم حیدر زاده: یک شعر اجتماعی می خونم به اسم "یک حقیقت تلخ" از کتاب "یا تو یا هیچ کس".

یه نفر خوابش میاد و واسه خواب جا نداره، یه نفر یک لقمه نون برای فردا نداره ... یه نفر نشسته و اسکناسهاشو میشماره، می خواد امتحان کنه که تا داره یا نداره ... یکی از بس که بزرگه خونشون گم میشه توش، اون یکی



اطاقشون واسه همه جا نداره ... یکی از واحدهای بالای برجشون میگه، یکی اما خونشون اطاق بالا نداره ... کاش یه روزی بشه که دیگه نشه جمله ای ساخت، با نمی خوام با نمیشه با نشد با نداره.

بهزاد: مریم جان خیلی ممنون خیلی حرف های بیشتر برای گفتن هست. دوست دارم اگه میشه در آینده اگر دوست داشته باشی طرفدارهات برات سوال بفرستند و جواب بدی.

مریم حیدر زاده: بله، خیلی خوشحال میشم. ایمیل من هم m_n_respina@yahoo.com هست. یک شعر کوتاه هست که با اون از همه خداحافظی می کنم ...

اول نامه جای دل تنگ چند تا نقطه چین می گذارم،

جای اسم قشنگت سر سطر

نازنین، نازنین می گذارم ...

گفتن از تو ولی کار من نیست،

پس قلم را زمین می گذارم ...

شب و روز همه بخیر

و پر از گل سرخ.

تا قیامت

من میگم بهم نگاه کن
تو میگی که جون فدا کن
من میگم چشمت قشنگه
تو میگی دنیا دو رنگه
من میگم دلم اسیره
تو میگی که خیلی دیره
من میگم چشمت و واکن
تو میگی من و رها کن
من میگم قلبم رو نشکن
تو میگی من می شکنم من ؟
من میگم دلم رو بر دی
تو میگی به من سپردی ؟
من میگم دلم شکسته است
تو میگی خوب میشه خسته است
من میگم بمون همیشه
تو میگی ببین نمی شه
من میگم تنهام می داری
تو میگی طاقت نداری
من میگم تنهایی سخته
تو میگی این دست بخته
من میگم خدا به همراهات
تو میگی چه تلخه حرفات
من میگم که تا قیامت
برو زیبا به سلامت
من میگم خدا به همراهات
تو میگی چه تلخه حرفات
من میگم که تا قیامت
برو زیبا به سلامت

گفت و گو

من میگم بهم نگاه کن
تو میگی که جون فدا کن
من میگم چشمت قشنگه
تو میگی دنیا دو رنگه
من میگم چه قدر تو ماهی
تو میگی اول راهی
من میگم بمون همیشه
تو میگی ببین همیشه
من می گم خیلی غریبم
تو میگی نده فریبم

من میگو خوابت رو دیدم
تو میگی دیگه بریدم
من می گم هدف وصاله
تو ولی میگی محاله
من میگو به عمره سوختم
تو میگی قلبم رو دوختم
من میگو چشمات و وا کن
تو میگی من و رها کن
من میگو خیلی دیوونم
تو میگی آره می دونم
من میگو دلم شکسته ست
تو میگی خوب میشه خسته ست
من میگو بشین کنارم
تو میگی دوستت ندارم
من میگو بهم نظر کن
تو ولی میگی سفر کن
من میگو واسم دعا کن
تو میگی نذر رضا کن
من میگو قلبم رو نشکن
تو میگی من می شکنم من ؟
من میگو واست می میرم
تو میگی نمی پذیرم
من میگو شدم فراموش ؟
تو میگی نه ، رفتم از هوش
من میگو که رفتم از یاد ؟
تو میگی نه مرده فرهاد
من میگو باز شدی حیروون ؟
تو میگی بیچاره مجنون
من میگو ازم بریدی ؟
تو می پرس می نا امیدی ؟
من میگو واسم عزیزی
تو میگی زبون میریزی ؟
من میگو تو خیلی نازی
تو میگی غرق نیازی
من میگو دلم رو بردی
تو میگی به من سپردی ؟
من میگو کردم تعجب
تو میگی دیگه بگو خب
من میگو تنهایی سخته
تو میگی این دست بخته
من میگو دل تو رفته
تو میگی هفت روزه هفته
من میگو راه تو دوره
تو میگی چاره عبوره

من ميگم مي خوام بشم گم
تو ميگي حرفاي مردم ؟
من ميگم نگذري ساده ؟
تو ميگي آدم زياده
من ميگم دل به تو بستن ؟
تو ميگي اينقده هستن
من ميگم تنهام ميذاري ؟
تو ميگي طاقت نداري ؟
من ميگم خدا به همرات
تو ميگي چه تلخه حرفات
من ميگم اهل بهشتي
تو ميگي چه سرنوشتي
من ميگم تو بي گناهي
تو ميگي چه اشتباهي
من ميگم كه غرق دردم
تو ميگي مي خوام بگردم
من ميگم چيزي مي خواستي ؟
تو ميگي تشنمه راستي
من ميگم از غم آبه
تو ميگي دلم كبابه
من مي گم برو كنارش
تو ميگي رفت پيش يارش
من ميگم با تو چيكار كرد ؟
تو ميگي كشت و فرار كرد
من ميگم چيزي گذاشته ؟
تو ميگي دو خط نوشته
من ميگم بختش سپاهه
تو ميگي اون بي گناهه
من ميگم رفته كه حالا
تو مي گي مونده خيالا
من ميگم مي آد به روزي
تو ميگي داري مي سوزي
من ميگم رنگت چه زرده
تو مي پرسى بر ميگرده ؟
من ميگم بيا د الهى
تو ميگي كه خيلي ماهي
من ميگم ماهت سفر كرد
تو ميگي تو رو خبر كرد ؟
من ميگم هر كي با ماهش
تو ميگي بار گنااهش ؟
من ميگم تو بي وفايي
تو ميگي بريم به جايي
من ميگم دلم اسيره
تو ميگي نه خيلي دير

من میگویم خدا بزرگه
تو میگی زندگی گرگه
من میگویم عاشق پرنده ست
تو میگی معشوق برنده ست
من میگویم به روزها شك كن
تو میگی بهم كمك كن
من میگویم خدا نگهدار
تو میگی تا چي بخواد یار
من میگویم كه تا قیامت
برو زیبا به سلامت
پشت تو آب نمی ریزم
كه نروندت عزیزم

مثل هیچ کس

مث اون موج صبورې كه وفاداره به دریا
تو مهی مثل حقیقت مهربونی مث رویا
چه قدر تازه و پاکی مث یاسای تو باغچه
مث اون دیوان حافظ كه نشسته لب طاقچه
تو مث اون گل سرخی كه گذاشتم لای دفتر
مث اون حرفی كه ناگفته می مونه دم آخر
تو مث یارون عشقی روی تنهایی شاعر
تو همون آبی كه رسمه بریزن پشت مسافر
مث برق دو تا چشمی توی يك قاب شكسته
مث پرواز واسه قلبی كه یكی بالاشو بسته
مث اون مهمون خوبی كه میاد آخر هفته
مث اون حرفی كه از یاد دل و پنجره رفته
مث پاییزی ولیکن پری از گل های پونه
مث اون قولی كه دادی گفتی یادش نمی مونه
تو مث چشمه آبی واسه تشنه تو بیابون
تو مث یه آشنا تو غربت واسه یه عاشق مجنون
تو مث یه سرپناهی واسه عابر غربیه
مث چشمای قشنگی كه تو حسرت یه سیبه
چشمه ی چشمای نازت مث اشك من زلاله
مث زندگی رو ابرا بودند با من محاله
يك روزی بیا تو خوابم بشو شكل يك ستاره
توی خواب دختری كه هیچ كس و جز تو نداره
تو یه عمر می درخشی تو یه قاب عكس خالی
اما من چشمم رو دوختم به گلای سرخ قالی
تو مث بادبادك من كه یه روز رفت پیش ابرا
بی خبر رفتی و خواستی بمونم تنهای تنها
تو مث دفتر مشقم پر خطای عجیبی
مث شاگردای اول كمی مغرور و نجیبی

دل تو په آسمونه دل تنگ من زميني
مي دونم عوض نمي شي تو خودت گفتي هميني
تو مټ اون کسي هستي که ميره واسه هميشه
التماسش مي کني که بمون اون ميگشه نميشه
مټ په تولدي تو مټ تقدير مټ قسمت
مټ الماسي که هيچ کس واسه اون نداشتنه قيمت
مټ نذر بچه هايي مټ التماس گلدون
مټ ابتدای راهي مټ آينه مټ شمعدون
مټ قصه هاي زيبا پري از خواباي رنگي
حيفه که پيشم نمونن چشاي به اين قشنگي
پر نازي مټ ليلي پر شعري مټ نيما
ديدن تو رنگ مهره رفتن تو رنگ يلدا
بيا مثل اون کسي شو که په شب قصد سفر کرد
ديد يارش داره ميميره موند ش و صرف نظر کرد

به خاطر من

آخر په روز دق ميکنم فقط به خاطر تو
دنیا رو عاشق ميکنم فقط به خاطر تو
شب به بيابون مي زنم فقط به خاطر تو
رو دست مجنون مي زنم فقط به خاطر تو
تو نمي خوي بيای پيشم فقط به خاطر من
من ولي سرزنش مي شم فقط به خاطر تو
عشق تو پنهون ميکني فقط به خاطر من
من دلم و خون مي کنم فقط به خاطر تو
از دور تماشا ميکني فقط به خاطر من
من دل و رسوا ميکنم فقط به خاطر تو
از خوبيات کم ميکني فقط به خاطر من
رشته رو محکم مي کنم فقط به خاطر تو
تو خودت رو گم ميکني فقط به خاطر من
من خودم رو گم ميکنم فقط به خاطر تو
شعله رو خاموش ميکني فقط به خاطر من
شب رو فراموش ميکنم فقط به خاطر تو
تو خنده هات غم ميزني فقط به خاطر من
دنیا رو بر هم ميزنم فقط به خاطر تو
په روز مي شم بي آبرو فقط به خاطر تو
قربوني په جست و جو فقط به خاطر تو
تو ام په روز مي ري سفر فقط به خاطر من
خيره مي شن چشم به در فقط به خاطر تو
به من تو ميگي ديوونه فقط به خاطر من
جملت به يادم مي مونه فقط به خاطر تو
تو من و بيرون ميکني فقط به خاطر من
قلبم رو ويرون ميکنم فقط به خاطر تو

میگی از سنگ دلت فقط به خاطر من
یه عمره که تنگه دلم فقط به خاطر تو
تو گفתי عاشقی بسه فقط به خاطر من
دنیا واسم یه قفسه فقط به خاطر تو
می ری سراغ زندگی فقط به خاطر من
من می سوزم تو تشنگی فقط به خاطر تو
تو میگی عشق یه عاده فقط به خاطر من
دلم پر شکایت فقط به خاطر تو
میگیری از من فاصله فقط به خاطر من
دست میکش از هر گله فقط به خاطر تو
تومیگی از اینجا برو فقط به خاطر من
رفتم به احترام تو فقط به خاطر تو
رد میشی از مقابلم فقط به خاطر من
مونده سر قرار دلم فقط به خاطر تو
ناز میکنی برای من فقط به خاطر من
من میشینم به پای تو فقط به خاطر تو
نیستی کنار پنجره فقط به خاطر من
دل نمی تونه بگذره فقط به خاطر تو
تو من رو یادت نمیاد فقط به خاطر من
دلم کسی رو نمی خواد فقط به خاطر تو
می گذری از گذشته ها فقط به خاطر من
می رم توی نوشته ها فقط به خاطر تو
تو منو تنها می داری فقط به خاطر من
من خودم رو جا میذارم فقط به خاطر تو
دل رو گذاشتی بی جواب فقط به خاطر من
یه عمر میکشم عذاب فقط به خاطر تو
دلت شکسته می دونم فقط به خاطر من
منم یه خسته می دونی فقط به خاطر تو
آخر ازم جدا شدی فقط به خاطر من
من مشغول دعا شدم فقط به خاطر تو

به خاطر تو

آخر یه روز دق می کنم فقط به خاطر تو
دنیا رو عاشق میکنم فقط به خاطر تو
شب به بیابون می زنم فقط به خاطر تو
رو دست مجنون می زنم فقط به خاطر تو
عشقت رو پنهون می کنی فقط به خاطر من
من دلم رو خون میکنم فقط به خاطر تو
تو گفתי عاشقی بسه
دنیا برام یه قفسه
گفתי که عشق یه عاده
دلم پر از شکایت

گفتي مي خواي بري سفر
خيره شدن چشام به در
من مي شينم به پاي تو فقط به خاطر تو
من مي شينم به پاي تو فقط به خاطر تو
به من تو گفتي ديوونه فقط به خاطر من
حرفت به يادم مي مونه فقط به خاطر تو
از خوبيات كم ميكني
قلم رو پر پر مي كني
گفتي كه از سنگه دلت
از من و دل تنگه دلت
از خوبيات كم ميكني
قلم رو پر پر مي كني
گفتي كه از سنگه دلت
از من و دل تنگه دلت
ازم گرفتي فاصله فقط به خاطر من
دست كشيدم از هر گله فقط به خاطر تو
گفتي كه از اينجا برو فقط به خاطر من
مي رم به احترام تو فقط به خاطر تو

خلوت يك شاعر

كاش در دهكده عشق فراواني بود
توي بازار صداقت كمی ارزاني يود
كاش اگر گاه كمی لطف به هم ميكرديم
مختصر بود ولي ساده و پنهاني بود
كاش به حرمت دلهاي مسافر هر شب
روي شفاف تزين خاطره مهماني بود
كاش دريا كمی از درد خودش كم مي كرد
قرض مي داد به ما هرچه پريشاني بود
كاش به تشنگي پونه كه پاسخ داديم
رنگ رفتار من و لحن تو انساني بود
مثل حافظ كه پر از معجزه و الهامست
كاش رنگ شب ما هم كمی عرفاني بود
چه قدر شعر نوشتيم براي باران
غافل از آن دل ديوانه كه باراني بود
كاش سهراب نمي رفت به اين زودي ها
دل پر از صحبت اين شاعر كاشاني بود
كاش دل ها پر افسانه ي نيما مي شد
و به يادش همه شب ماه چراغاني بود
كاش اسم همه دختركان اينجا
نام گلهاي پر از شبنم ايراني بود
كاش چشمان پر از پرسش مردم كمتر
غرق اين زندگي سنگي و سيماني بود

کاش دنيای دل ما شبی از این شبها
غرق هر چیز که می خواهی و می دانی بود
دل اگر رفت شبی کاش دعایی بکنیم
راز این شعر همین مصرع پایانی بود

این روزا

این روزا عادت همه رفتن و دل شکستنه
درد تموم عاشقا پای کسی نشستنه
این روزا مشق بچه ها به صفحه آشفته
گردای رو آینه ها فقط غم زندگیه
این روزا درد عاشقا فقط غم ندیده
مشکل بی ستاره ها به کم ستاره چیده
این روزا کار گلدونا از شبی تر شده
آرزوی شقایق به شب کبوتر شده
این روا آسمونمون پر از شکسته بالیه
جای نگاه عاشقت باز توی خونه خالیه
این روزا کار آدمای دلهای پاک رو بردنه
بعدش اونو گرفتن و به دیگری سپردنه
این روزا کار آدمای تو انتظار گذاشتنه
ساده ترین بهانشون از هم خبر نداشتنه
این روزا سهم عاشقا غصه و بی وفاییه
جرم تمومشون فقط لذت آشناییه
این روزا توی هر قفس یکی دو تا قناریه
شبها غم قناریها تو خواب خونه جاریه
این روزا چشمای همه غرق نیاز شبی
رو گونه هر عاشقی چند قطره بارون غمه
این روزا ورد بچه ها بازی چرخ و فلکه
قلبای مثل دریامون پر از خراش و ترکه
این روزا عادت گلها مرگ و بهونه کردند
کار چشمای آدمای دل رو دیونه کردند
این روزا کار رویامون از پونه خونه ساختنه
نشونه پروانگی زندگی ها رو باختنه
این روزا تنها چارمون شاید پرنده مردنه
رو بام پاک آسمون ستاره رو شمردنه
این روزا آدمای دیگه تو قلب هم جا ندارن
مردم دیگه تو دلهاشون به قطره دریا ندارن
این روزا فرش کوچه ها تو حسرت به عابره
هر جا یکی منتظر ورود به مسافره
این روزا هیچ مسافری بر نمی گرده به خونه
چشای خسته تا ابد به در بسته می مونه
این روزا قصه ها همش قصه دل سوزونده
خلاصه حرف همه پر زدن و نمونده

این روزا درد آدما فقط غم بی کسیه
زندگیشون حاصلی از حسرت و دلواپسیه
این روزا خوشبختی ما پشت مه نبوده
کار تموم شاعرا فقط غزل سروده
این روزا درد آدما داشتن چتر تو بارونه
چشمای خیس و ابریشون همپای رود کارونه
این روزا دوستا هم دیگه با هم صداقت ندارن
یه وقتا توی زندگی همدیگر و جا می دارن
جنس دلای آدما این روزا سخت و سنگیه
فقط توی نقاشیا دنیا قشنگ و رنگیه
این روزا جرم عاشقی شهر دل و فروخته
چاره فقط نشستن و به پای چشمی سوخته
اسم گلا رو این روزا دیگه کسی نمی دونه
اما تو تا دلت بخواد اینجا غریب فراونه
این روزا فرصت دلا برای عاشقی کمه
زخمای بی ستاره ها تشنه یاس مرهمه
این روزا اشک مون فقط چاره ی بی قراریه
تنها پناه آدما عکسای یادگاریه
این روزا فصل غربت عشق و بیدهای مجنونه
بغضای کال باغچه منتظر یه بارونه
این روزا دوستای خوبم همدیگر رو گم میکنن
دلای پاک و ساده رو فدای مردم میکنن
این روزا آدما کمن پشت نقاب پنجره
کمتر میبینی کسی رو که تا ابد منتظره
مردم ما به همدیگه فقط زود عادت می کنن
حقا که بی وفایی رو خوب هم رعایت میکنن
درسته که اینجا همه پاییزا رو دوست ندارن
پاییز که از راه میرسه پا روی برگاش می دارن
اما شاید تو زندگی یه بغض خیس و کال دارن
چند تا غم و یه غصه و آرزوی محال دارن
این روزا باید هممون برای هم سایه باشیم
شبا یه کم دلواپس کودک همسایه باشیم
اون وقت دوباره آدما دستاشون رو پل میکنن
دردای ارغوانی رو با هم تحمل می کنن
اگه به هم کمک کنیم زندگی دیدنی میشه
بر سر پیمان می مونن دوستای خوب تا همیشه
اما نه فکر که میکنم این کار یه کار ساده نیست
انگار برای گل شدن هنوز هوا آماده نیست

نامه بی جواب

سلام بهونه قشنگ من برای زندگی
آره باز منم همون دیوونه ی همیشگی

فدای مهربونیات چه مکنی با سرنوشت
دلم برات تنگ شده بود این نامه رو واست نوشت
حال من رو اگه بخوای رنگ گلای قالیه
جای نگاهت بد جوری تو صحن چشمام خالیه
ابرا همه پیش من اینجا هوا پر از غمه
از غصه هام هر چی بگم جون خودت باز کمه
دیشب دلم گرفته بود رفتم کنار آسمون
فریاد زدم یا تو بیا یا من و پیشت برسون
فدای تو! نمی دونی بی تو چه دردی کشیدم
حقیقت رو واست بگم به آخر خط رسیدم
رفتی و من تنها شدم با غصه های زندگی
قسمت تو سفر شد و قسمت من آوارگی
نمی دونی چه قدر دلم تنگه برای دیدنت
برای مهربونیات نوازشات بوسیدنت
به خاطرت مونده یکی همیشه چشم به راهته
یه قلب تنها و کیود هلاک یه نگاهته
من می دونم همین روزا عشق من از یادت میره
بعدش خبر میدن بیا که داره دوستت میمیره
روزات بلنده یا کوتاه دوست شدی اونجا با کسی
بیشتر از این من و نذار تو غصه و دلوپسی
یه وقت من و گم نکنی تو دود اون شهر غریب
یه سرزمین غریبه با صد نیرنگ و فریب
فدای تو یه وقت شبا بی خوابی خستت نکنه
غم غریبی عزیزم زرد و شکستت نکنه
چادر شب لطیف تو از روت شبا پس نرنی
تنگ بلور آب تو یه وقت ناغافل نشکنی
اگه واست زحمتی نیست بر سر عهد مون بمون
منم تو رو سپردم دست خدای مهربون
راستی دیروز بارون اومد من و خیالت تر شدیم
رفتیم تو قلب آسمون با ابرا همسفر شدیم
از وقتی رفتی آسمونمون پر کبوتره
زخم دلم خوب نشده از وقتی رفتی بد تره
غصه نخور تا تو بیای حال منم این جوریه
سرفه های مکررم مال هوای دوریه
گلدون شمعدونی مونم عجیب واست دلوپسه
مثه یه بچه که بار اوله میره مدرسه
تو از خودت برام بگو بدون من خوش میگذره ؟
دلت می خواد می اومدم یا تنها رفتی بهتره
از وقتی رفتی تو چشام فقط شده کاسه خون
همش یه چشمم به دره چشم دیگم به آسمون
یادت می آد گریه هامو ریختم کنار پنجره
داد کشیدم تو رو خدا نامه بده یادت نره
یادت میاد خندیدی و گفتم حالا بذار برم
تو رفتی و من تا حالا کنار در منتظرم

امروز دیدم دیگه داري من رو فراموش مي کنی
فانوس آرزو هامونو داري خاموش میکنی
گفتم واست نامه بدم نگي عجب چه بي وفاست
با اين که من خوب مي دونم جواب نامه با خداست
عکساي نازنين تو با چند تا گل کنارمه
يه بغض کهنه چند روزه دائم در انتظارمه
تنها دليل زندگي با يه غمي دوست دارم
داغ دلم تازه ميشه اسمت و وقتي مي آرم
وقتي تو نيستي چه کنم با اين دل بهونه گیر
مگه نگفتم چشمات رو از چشم من هيچ وقت نگیر
حرف منو به دل نگیر همش مال غريبه
تو رفتي و من غريب شدم چه دنياي عجيبه
زودتر بيا بدون تو اينجا واسم جهنمه
ديوار خونمون پر از ساپه ي غصه و غمه
تحملي که تو دادی ديگه داره تموم ميشه
مگه نگفتي همه جا ماله مني تا هميشه
دلم واست شور مي زنه اين دل و بي خبر نذار
تو رو خدا با خوبيات رو هيچ دلي اثر نذار
فکر نکنی از راه دور دارم سفارش میکنم
به جون تو فقط دارم يه قدری خواهش میکنم
اگه بخوام برات بگم شايد بشه صد تا کتاب
که هر صفحه ش قصه چند تا درده و چند تا عذاب
مي گم شبا ستاره ها تا مي تونن دعائ کنن
نورشونو بدرقه پاكي خنده هات کنن
يه شب تو پاييز که غمت سر به سر دل مي ذاره
مريم همون کسی که بيشتر از همه دوست داره

زیر درخت آرزو

مي خوام يه قصري بسازم پنجره هاش آبي باشه
من باشم و تو باشي يك شب مهتابي باشه
مي خوام يه کاري بکنم شايد بگي دوسم داري
مي خوام يه حرفي بزني که ديگه تنهام نذاري
مي خوام برات از آسمون ياساي خوشبو بچينم
مي خوام شبا عکس تو رو تو خواب گل ها بينم
مي خوام که جادوت بکنم هميشه پيشم بموني
از تو کتاب زندگيم يه حرف رنگي بخوني
امشب مي خوام براي تو يه فال حافظ بگیرم
اگر که خوب در نيومد به احترامت بميرم
امشب مي خوام تا خود صبح فقط برات دعا کنم
براي خوشبخت شدن خدا خدا خدا کنم
امشب مي خوام رو آسمون عکس چشات رو بکشم
اگه نگاهم نکنی ناز نگاتو بکشم

مي خوام تو رو قسم بدم به جون هر چي عاشقه
به جون هر چي قلب صاف رنگ گل شقايقه
يه وقتي كه من نبودم بي خبر از اينجا نري
بدون يه خداحافظي پر نرزي تنها نري
يه موقعي فكر نكني دلم واست تنگ نميشه
فكر نكني اگه بري زندگي كم رنگ نميشه
اگه بري شبا چشم يه لحظه هم خواب ندارن
آسموناي آرزو يه قطره مهتاب ندارن
راستي دلت مياد بري بدون من بري سفر
بعدش فراموشم كني برات بشم يه رهگذر
اصلا بگو كه دوست داري اينجور دوست داشته باشم
اسم تو رو مثل گلا تو گلدونا كاشته باشم
حتي اگه دلت نخواد اسم تو تو قلب منه
چهره تو يادم مي آد وقتي كه بارون مي زنه
اي كاش منم تو آسمون يه مرغ دريايي بودم
شايد دوسم داشتي اگه آهوي صحرائي بودم
اي كاش بدوني چشمت و به صد تا دنيا نمي دم
يه موج گيسوي تو رو به صد تا دريا نمي دم
به آرزو هام مي رسم اگر كه تو پيشم باشي
اونوقت خوشبخت ميشم مثل فرشته ها تو نقاشي
تا وقتي اينجا بموني بارون قشنگ و نم نمه
هواي رفتن كه كني مرگ گلهاي مريمه
نگام كن و برام بگو بگوي مي ري يا مي موني
بگو دوسم داري يا نه مرگ گلهاي شمعدوني
نامه داره تموم ميشه مثل تموم نامه ها
اما تو مثل آسمون عاشقي و بي انتها

هواي رفتن

مي خوام يه قصري بسازم
پنجره هاش آبي باشه
من باشم و تو باشي و
يه شب مهتابي باشه
امشب مي خوام از آسمون
ياسهاي خوشبو بچينم
امشب مي خوام عكس تو رو
تو خواب گل ها ببينم
كاشكي بدوني چشمت رو
به صد تا دنيا نمي دم
يه موج گيسوي تو رو
به صد تا دريا نمي دم
كاش تو هواي عاشقي
هميشه پيشم بموني

از تو کتاب زندگي
حرفاي رنگي بخوني
حتي اگه دلت نخواد
اسم تو ، تو قلب منه
چهره تو يادم مياد
وقتي که بارون مي زنه
امشب مي خوام براي تو
يه فال حافظ بگيرم اگر که خوب در نيومد
به احترامت بميرم
امشب مي خوام رو آسمون
عکس چشات رو بکشم
اگر نگاهم نکني
ناز نگات رو بکشم
مي خوام تو رو قسم بدم
به جون هر چي عاشقه
به جون هر چي قلب صاف
رنگ گل شقايقه
يه وقتي که من نبودم
بي خبر از اينجا نري
بدون يه خداحافظي
پر نرني تنها نري
وقتي که اينجا بموني
بارون قشنگ و نم نمه
هواي رفتن که کني
مرگ گلهاي مريمه

خيال

ديشب دوباره ديدمت اما خيال بود
تو در کنار من بشيني محال بود
هر چه نگاه عاشق من بي نصيب بود
چشمان مهربان تو پاك و زلال بود
پاييز بود و كوچه اي و تك مسافري
با تو چه قدر كوچه ما بي مثال بود
نشنييد لحن عاشق من را نگاه تو
پرواز چشم هاي تو محتاج بال بود
سيب درخت بي ثمر آرزوي من
يك عمر مانده بود ولي كال كال بود
گفتم كمی بمان به خدا دوست دارم
گفتي مجال نيست و ليكن مجال بود
يك عمر هر چه سهم تو از من نگاه بود
سهم من از عبور تو رنج و ملال بود
چيزي شبیه جام بلور دلي غريب

حالا شکست وای صدای وصال بود
شب رفت و ماه گم شد و خوابم حرام شد
اما نه با خیال تو بودم حلال بود

محبت

نام تو رو آورده ام دارم عبادت میکنم
گرد نگاهت گشته ام دارم زیارت میکنم
دستت به دست دیگری از این گذشته کار من
اما نمی دانم چرا دارم حسادت میکنم
گفتی دلم را بعد از این دست کس دیگر دهم
شاید تو با خودی گفته ای دارم اطاعت میکنم
رفتم کنار پنجره دیدم تو را با بگذریم
چیزی ندیدم این چنین دارم رعایت میکنم
من عاشق چشم تو ام تو مبتلای دیگری
دارم به تقدیر خودم چندیست عادت میکنم
تو التماس می کنی جوری فراموشت کنم
با التماس ولی تو را به خانه دعوت میکنم
گفتی محبت کن برو باشد خدا حافظ ولی
رفتم که تو باور کنی دارم محبت میکنم

فاصله

گفتی که مرا دوست نداری گله ای نیست
بین من و عشق تو ولی فاصله ای نیست
گفتم که کمی صبر کن و گوش به من کن
گفتی که نه باید بروم حوصله ای نیست
پرواز عجب عادت خوبیست ولی حیف
تو رفتی و دیگر اثر از چلچله ای نیست
گفتی که کمی فکر خودم باشم و آن وقت
جز عشق تو در خاطر من مشغله ای نیست
فتی تو خدا پشت و پناهت به سلامت
بگذار بسوزند دل من مساله ای نیست

اگه تو از پیشم بري

اگه تو از پیشم بري سر به بیابون می دارم
هر چي گل شقایقه رو خاک مجنون می دارم
اگه تو از پیشم بري من خودم و گم می کنم
به عمر تو رو شرمنده حرفای مردم می کنم
اگه تو از پیشم بري دل رو به دریا می زنم

غرور خورشید و با برف آرزوها می شکنم
اگه تو از پیشم بری کار من آوارگیه
خلاصه شو واست بگم که آخر زندگیه
اگه بری شکایت تو رو به دریا میکنم
شقایقای عالم و من بی تو رسوا میکنم
اگه تو از پیشم بری زندگی خاکستریه
فرداش یکی خبر می ده دلت پیش دیگریه
اگه تو از پیشم بری شمعدونیا دق میکنن
شکایت چشم تو رو به مررغ عاشق میکنن
اگه بری پرستوها از زندگیشون سیر میشن
آهوا توی دام صیادای پیر اسیر می شن
اگه بری دریا پر از اشک و نیاز ماهیاس
شبای شهرمون مئه چشمای عاشقت سیاس
اگه بری یه شب تو خواب دریا رو آتیش می زنم
نردبون آسمون و با هر چی نوره می شکنم
اگه بری پروانه ها شمعاً رو خاموشن میکنن
قنریای قفسی دل و فراموش میکنن
اگه بری پلک گلا از غم عشق تو تره
یکی مئه من دلش از چشمای تو بی خبره
اگه تو از پیشم بری پنجرمون بسته میشه
یه دل با صد تا آرزو از زندگی خسته میشه
اگه بری مجنون دیگه از من و تو نمیگذره
نرو بذار بینمت باز از کنار پنجره
اگه بری من می مونم با بازی های سرنوشت
که من رو تو دوزخ گذاشت ترو فرستاد به بهشت
اگه بری به آسمون شب شکایت میکنم
یه شب می شینم با خدا تا صبح خلوت میکنم
اگه بری پرنده ها بر نمی گردن به لونه
بی تو کدوم پرنده ای راه خودش رو می دونه
اگه تو از پیشم بری تو ابرا غوغا میکنم
برای مردن گلا بهونه پیدا میکنم
اگه تو از پیشم بری یاسا ترک بر میدارن
شبنا رو گل رز مگه حتی طاقت میارن
اگه بری مردم منو به هم دیگه نشون می دن
می پرسن از همدیگه که چی راجع من شنیدن
اگه بری همه میگن عشق من و تو هوسه
بمون با هم نشون بدیم که عشق ما مقدسه
اگه بری می لرزه فرهاد و ستون بیستون
به خاطر اونم شده تو تا ابد پیشم بمون
اگه بری می گن دیدی این آخر و عاقبتش
ما هیچ کدوم و نمی خوایم نه رنج و ثنه محبتش
اگه بری نمی دونن شاید واست خوشبختیه
نمی دونن لذت بعضی خوشیا تو سختیه
اگر چه وقتی تو بری دیگه من و نمی بینی

اڳه بخوای هم می باید تا فصل محشر بشیني
اما تورو جوون خودت که از همه عزیزتری
با یک نگاهت منو تا اوون ور دنیا می بری
اڳه میشه بری یه جا به آرزوهات برسی
یا که دور از چشمای من قلب تو دادی به کسی
برو منم با ید تو زندگی رو سر میکنم
گاهی به اشتیاق تو قلم و پر پر میکنم
عیدا که شد عشق تو رو تو قلب هفت سین می چینم
با اینکه رفتی باز تو رو کنار هفت سین می بینم
غصه نخور دنیای ما سمبل بی وفايیه
هر چی من و تو می کشیم تقصیر آشناییه
راستی اڳه بخوای بری این جوری طاقت می یارم
خودم باید دست تو رو دست غربت بذارم
اڳه بری دنبال تو میام تا اوج آسمون
اون وقت می بینم همه رو پس تو نرو پیشم بمون
دلت می خواد اڳه یه روز بدون من می رفتی یه جا
دنبال مهربونیا ت آواره شم تو کوچه ها
اڳه بری یه وقت می آی می بینی مریم نداری
اون وقت باید دسته گل و رو خاک مریم بذاری
اڳه بری بیدای مجنون و پریشون می کنم
سقف دل و بر سر آرزوها و برون میکنم
اڳه بری اینجا یه دل بمون که صاحب اون مریمه
اڳه بری دعای من باز می یاد پشت سرت
من به فدای تو و عشق تو و فکر سمرت

می دونم

زندگی پر از سواله می دونم
رسیدن به تو خیاله می دونم
تو میگی یه روزی مال من میشی
اما موندت محاله می دونم
تو میگی شبا دعامون می کنی
چشمه چات زلاله می دونم
توی آسمون سرنوشت ما
ماه کامل مهلاله می دونم
تو میگی پرنده شیم بریم هوا
غصه ما دو تا باله می دونم
چشم من پر از غم نبودنت
دل تو پر از ملاله می دونم
طاقتم دیگه داره تموم میشه
صبر تو رو به زواله می دونم
آره می ری و نمی پرسی که این
دل عاشق در چه حاله می دونم

حدس

و حدس مي زنم شبی مرا جواب میکنی
و قصر كوچك دل مرا خراب میکنی
سر قرار عاشقی همیشه دیر کرده ای
ولی برای رفتنت عجب شتاب میکنی
من از کنار پنجره تو را نگاه میکنم
و تو به نامدیگری مرا خطاب می کنی
چه ساده در ازای يك نگاه پاك و ماندنی
هزار مرتبه مرا ز خجالت آب میکنی
به خاطر تو من همیشه با همه غریبه ام
تو کمتر از غریبه ای مرا حساب میکنی
و کاش گفته بودی از همان نگاه اولت
که بعد من دوباره دوست انتخاب می کنی

يك فكر ديگر

امشب تمام خویش را از غصه پرپر میکنم
گلدان زرد یاد را با تو معطر میکنم
تو رفته ای و رفتنت يك اتفاق ساده نیست
ناچار این پرواز را این بار باور میکنم
يك عهد بستم با خودم وقتی بیایي پیش من
به احترام رجعت من ناز کمتر می کنم
يك شب اگر گفتی برو دیگر ز دستت خسته ام
آن شب برای خلوتت يك فكر ديگر میکنم
صحن نگاهت را به روی اشتیاقم باز کن
من هم ضریح عشق را غرق کبوتر میکنم
شعریست باغ چشم تو غرق سکوت و آرزو
يك روز من این شعر را تا آخر از بر میکنم
گر چه شکستی عهد را مثل غرور ترد من
اما چنان دیوانه ام که با غمت سر میکنم
زیبا خدا پشت و پناه چشمهای عاشقت
با اشك و تکرار و دعا راه تو را تر میکنم

رفع زحمت

حافظ کنار عکس تو من باز نیت میکنم
انگار حافظ با من و من با تو صحبت میکنم
وقت قرار ما گذشت و تو نمی دانم چرا
دارم به این بد قولیت دیرپست عادت میکنم

چه ارتباط ساده اي بين من و تقدير هست
تقدير و ويران ميکند من هم مرمت مي کنم
در اشتباهي نازنين تو فکر کردي اين چنين
من دارم از چشمان زيبايت شکايت مي کنم
نه مهربان من بدان بي لطف چشم عاشقت
هر جاي دنيا که روم احساس غربت مي کنم
بر روي باغ شانه ات هر وقت اندوهي نشست
در حمل بار غصه ات با شوق شرکت ميکنم
يك شادي کوچک اگر از روي بام دل گذشت
هر چند اندک باشد آن را با تو قسمت ميکنم
خسته شدي از شعر من زيبا اگر بد شد ببخش
دلتنگ و عاشق هستم اما رفع زحمت ميکنم

Mohamad Far
Mohamad.Far@Gmail.com
<http://partoflife.blogspot.com>

This E-Book published in 27 July 2005 by Mohamad Far
Create Adobe® PDF